## خبرها

### بازپرسی از غلامعباس توسلی

**ایلنا:** جلسه بازپرسی «غلامعباس توسلی»، عضو شورای مرکزی نهضت آزادی ایران، صبح روز دوشنبه در شعبه پنجم دادسرای ویژه کارکنان دولت برگزار شد. به گفته «محمدعلی دادخواه» وکیل مدافع توسلی اتهامات وی تبلیغ علیه نظام و نشر اکاذیب بود. وی گفت: «صبح روز دوشنبه در دادسرای کارکنان دولت حاضر شدیم اما به دلیل اینکه بازپرس شعبه سوم در شعبه حاضر نبود، بنا به اعلام دادستان شعبه پنجم این دادسرا مبادرت به رسیدگی به پرونده موکلم کرد. پرونده توسلی حاکی از اعلام جرم شورای نگهبان درخصوص مصاحبه موکلم در سال ۸۲ است که موکلم در آن گفته بود تبعیضی در تایید نامزدها شده است که بر همین اساس پرونده‌ای برای توسلی تشکیل شد. ما نیز در مقام دفاع اعلام کردیم که بیان عقیده آزاد است و نمی‌توان از آن افاده تبلیغ علیه نظام و نشر اکاذیب کرد. با عنایت به حسن نظر بازپرس شعبه پنجم دادسرای کارکنان دولت بر این باورم که بازپرس این شعبه قرار منع تعقیب موکلم را صادر می‌کند.»

### نظر مجمع روحانیون در مورد هاشمی

**ایسنا:** «عبدالواحد موسوی لاری» عضو شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز در پاسخ به این سئوال که «آیا هاشمی رفسنجانی در فهرست انتخاباتی این تشکل روحانی برای خبرگان حضور دارد یا خیر» گفت: «فعلاً در این رابطه صحبت قطعی نمی‌کنیم، اما آقای هاشمی از چهره‌هایی است که همگان بر روی او نظر مثبت دارند.» وی در عین حال افزود: «قصد داریم افراد شاخصی را که هنوز برای آمدن در صحنه دچار شک و تردید هستند، قانع کنیم.»

### کناره‌گیری مریم بهروزی

**آفتاب:** «غلامحسین امیری» قائم‌مقام جامعه اسلامی مهندسین، به عنوان مسئول واحد سیاسی، جایگزین «مریم بهروزی» شده است. مریم بهروزی دبیرکل جامعه زینب که تا پیش از این عهده‌دار این پست بود، در این رابطه به خبرنگار سیاسی آفتاب گفت: «بنده تصمیم گرفتم تا پس از چندین سال حضور در واحد سیاسی، در دور جدید برای این واحد کاندیدا نشوم و در ستاد انتخاباتی جبهه فعالیت کنم.» وی افزود: «آقای امیری پیشنهاد خود بنده برای تصدی این سمت بودند که این موضوع با موافقت شورای مرکزی روبه‌رو شد.»

### چمران: شاید نامزد نشوم

**مهر:** «مهدی چمران» رئیس شورای شهر تهران در مورد حضور خود در دور بعدی انتخابات شورای شهر گفت: «با تجمیع انتخابات فرصت تصمیم‌گیری هم کوتاه‌تر شد اما اگر شرایطی که باید وجود داشته باشد، پیش نیاید، در انتخابات آتی شوراها شرکت نخواهم کرد.» وی در مورد نامزدی دیگر اعضای فعلی شورای شهر نیز گفت: «در مورد دیگران هم خبر ندارم. فکر می‌کنم تعدادی کاندیدا شوند و تعدادی دیگر هم می‌گویند به علت فشار زیادی که در این مدت تحمل کرده‌اند دیگر نمی‌خواهند کاندیدا شوند. البته این به شرایط روزهای آخر هم بستگی دارد.» سخنگوی آبادگران در مورد برنامه‌های انتخاباتی این تشکل نیز گفت: «ما هیچ وقت اصرار نداشتیم که برنامه‌هایمان را زود اعلام کنیم بنابراین به موقع برنامه خود را اعلام می‌کنیم.» از سوی دیگر جمعیت آبادگران جوان ایران اسلامی با انتشار اطلاعیه‌ای از کلیه علاقه‌مندان دعوت کرد افراد شایسته و واجد شرایط را جهت نامزدی انتخابات میان دوره‌ای مجلس شورای اسلامی و انتخابات شوراهای اسلامی شهر معرفی کنند. براساس این فراخوان علاقه‌مندان می‌توانند با مراجعه به پایگاه اطلاع‌رسانی جمعیت آبادگران جوان ایران اسلامی، فرم ویژه معرفی نامزدها را کامل و مشخصات خود یا فرد مورد نظر را اعلام کنند.

### گذشت خانواده مرحوم لاجوردی از امیرانتظام

**ایلنا:** شعبه ششم دادگاه انقلاب تهران «عباس امیرانتظام» معاون و سخنگوی دولت موقت مهندس مهدی بازرگان را به پرداخت سه میلیون ریال جزای نقدی بدل از حبس محکوم کرد. «یوسف مولایی» وکیل مدافع امیرانتظام اتهام وی را «نشر اکاذیب دایر بر شکایت خانواده لاجوردی» (رئیس وقت سازمان زندان‌ها) و اقدام علیه امنیت ملی از طریق تبلیغ علیه نظام دایر بر شکایت مدعی‌العموم عنوان کرد و گفت: «اتهام اول مهندس امیرانتظام مربوط به مصاحبه‌های وی در مورد مرحوم لاجوردی بود که با توجه به اعلام گذشت خانواده این مرحوم دادگاه برای موکلم در این اتهام قرار ترک تعقیب صادر کرد. دادگاه همچنین امیرانتظام را در اتهام اقدام علیه امنیت ملی از طریق تبلیغ علیه نظام به پرداخت سه میلیون ریال جزای نقدی بدل از حبس محکوم کرد.»

### اطلاعیه دفتر تحکیم در روز خبرنگار

**شرق:** دفتر تحکیم وحدت به مناسبت روز خبرنگار و انتخابات هیات مدیره انجمن صنفی روزنامه‌نگاران اطلاعیه‌ای صادر کرد و این دو رخداد را به خبرنگاران و هیات مدیره جدید انجمن صنفی روزنامه‌نگاران تبریک گفت. در بخشی از اطلاعیه آمده است: «امروز همچنان مانا نیستانی و مهرداد قاسم‌فر و چندین روزنامه‌نگار محلی و کشوری در درون زندان به سر می‌برند که مایه تاسف است.» این بیانیه می‌افزاید: «انتخابات هیات مدیره انجمن صنفی روزنامه‌نگاران با وجود مشقت‌ها و سنگ‌اندازی‌ها برگزار شد.

### یادمان مشروطه در اصفهان

**شرق:** همایشی به مناسبت بزرگداشت یک صدمین سال مشروطه فردا توسط تشکل غیردولتی کانون بازرگاه مهر در اصفهان برگزار می‌شود. این مراسم به بهانه فعالیت‌ها و اقدامات دو تن از سران مشروطه سردار اسعد بختیاری و صمصام‌السلطنه در تکیه میرفندرسکی واقع در مزارستان تخت فولاد اصفهان برپا می‌شود. در این همایش فروغ روحانی شهرکی در مورد نقش زنان در تاریخ مشروطه، قاسم فتاحی درباره نقش بختیاری‌ها در جنبش مشروطه و محمد پوررضا درباره اعزام دانشجو در زمان قاجار به فرنگ و نقش آنان در تحولات مشروطه سخنرانی خواهند کرد.

### اوستا در ارشاد

**شرق:** هشتمین جلسه از سلسله جلسات زن در متون مقدس امروز در حسینیه ارشاد برگزار می‌شود. این جلسات که توسط رضا علیجانی برگزار می‌شود از ساعت ۱۷/۳۰ آغاز می‌شود و تا ۱۹/۳۰ ادامه خواهد داشت. بحث این جلسه ادامه موضوع «اوستا» خواهد بود.

# آخرین روز دبیرکل

ادامه از صفحه اول

آن زمان، چپ خط امام یک جریان بود؛ اما باز هم اختلافاتی درون آن وجود داشت. ما تلاش‌هایی کردیم، ارتباطی با امام برقرار کردیم و بعد از آنکه با امام صحبت و مسائل منتقل شد، امام آن موضع گیری مهم را انجام داد. من یادم هست که خود احمدآقا بعد از آنکه ما صحبت‌ها را کردیم، به ما پیغام دادند. من بودم، آقای عبدی و دو نفر دیگر از دوستان. به ما پیغام دادند که امام فردا سخنرانی دارند و می‌خواهند صحبت مهمی بکنند، شما هم بیایید؛ چون مربوط به مسائلی است که شما مطرح کردید. در آنجا بود که امام آن صحبت معروف را کردند که «توطئه‌ای بزرگتر از توطئه جدایی روحانیت و سیاست در کار است که زمانی می‌گفتند روحانیت در سیاست نباشد و الان می‌گویند که جز روحانیت نباشد.» ما به خاطر آن موضع گیری، خیلی قوت قلب گرفتیم.

**■آن حرکت مستقلی که می‌خواستید انجام دهید، به چه دلیل بود؟ آیا کل روحانیت را قبول نداشتید و یا با طیف راست روحانیت که بعداً روحانیون مبارز از آنها جدا شدند؟**

نه، این طور نبود.

**■پس دلیلش چه بود؟**

به هر حال جریان روشنفکری و دانشجویان و کلاً آدم‌هایی که در دانشگاه هستند، خیلی نمی‌توانند مطیع و فرمانبردار امر باشند که هرچه دیگران تصمیم بگیرند، عمل کنند. ما احساس می‌کردیم شرایط به گونه‌ای است که می‌توانیم آنچه را خودمان فکر می‌کنیم، پیش ببریم. بنابراین، موضوع این نبود که روحانیت را قبول داریم یا نه. موضوع این بود که ما تفکرات خاص خودمان را داشتیم و می‌خواستیم مستقل باشیم و روحانیت را هم در جای خود محترم می‌دانستیم. آن زمان، فقط روحانیت هم نبود. خیلی گروه‌های دیگر هم بودند که با روحانیت کار می‌کردند. اما مجموعه تفکری که آنجا بود، خیلی مناسب حال جریان دانشجویی و روشنفکری نبود. به همین دلیل، ما احساس می‌کردیم که باید حرکت مستقلی را پایه‌ریزی کنیم که از آن زمان، حرکت مستقل از روحانیت بخصوص در انتخابات شکل گرفت. البته ما فقط یک نفر را توانستیم به مجلس بفرستیم که آن هم آقای دوزدوزانی بود. حالا معلوم نیست که ایشان هم به خاطر حمایت ما به مجلس رفتند، شاید هم به خاطر رای قومی بود یا مسائل دیگر! ولی حرکت، حرکت خوب و معناداری در آن دوره بود. به هر حال، در آن سال‌ها جمع ما تصمیماتی می‌گرفت و عموماً در مقطع انتخابات، فعالانه عمل می‌کرد. البته برخی دوستان تمایل داشتند که وارد دستگاه‌های دولتی شوند. مثلاً وقتی آقای موسوی خوئینی‌ها به دادستانی آمدند، خیلی از دوستان به آنجا رفتند و یا جاهای دیگر. اما من ترجیح دادم که فعالیت سیاسی‌ام آزاد باشد و در عوض، تحصیلاتم را ادامه دهم. نکته دیگری که یادم می‌آید، آن بود که تا سال ۶۶ من عضو بعثه امام در حج بودم که آن خبرنامه معروف بعثه را منتشر می‌کردیم که مرحوم آقای صابری هم در آنجا می‌نوشت و کاراکتر «جعفرآقا» در آنجا شکل گرفت و بعد تبدیل به «گل آقا» شد.

**■حالا ما از دهه اول جمهوری اسلامی می‌گذریم و می‌رسیم به دهه دوم که زمینه‌های دوم خرداد و نهایتاً تشکیل جبهه مشارکت فراهم شد. سئوالی که در مورد شما در افکار عمومی وجود دارد، این است که در فضای نیمه اول دهه ۷۰ که نیروهای چپ و روشنفکری بیرون از حکومت بودند، نیروهایی که بعد جریان دوم خرداد را شکل دادند، چند شاخه بودند: یکی سازمان مجاهدین انقلاب، یکی حلقه «کیان» و یکی روزنامه «سلام» که البته به سازمان نزدیک بود و مقداری هم جریان‌های اپوزیسیون قانونی مثل ملی- مذهبی‌ها. من فکر نمی‌کنم که شما رسماً و عملاً در هیچ کدام از این طیف‌ها بودید و بعد که یک دفعه دبیرکل جبهه مشارکت شدید، این بحث پیش آمد که شما چون برادر آقای خاتمی بوده‌اید، به این سمت رسیدید. خواستم بدانم شما در این فاصله چندساله پس از پایان دوران دانشجویی که قاعدتاً دیگر در انجمن‌های اسلامی هم نبودید تا دوم خرداد، از لحاظ سیاسی چه می‌کردید و چه ارتباطی با نیروها داشتید و خودتان را آن موقع به کدام طیف نزدیکتر می‌دانستید و در نهایت چه شد که به حلقه موسسان جبهه مشارکت پیوستید؟**

ببینید! آنچه من گفتم تا سال ۶۸ بود و بعد حدود دو سه سال که هنوز مجلس سوم بود و دولت هاشمی هم متأثر از مجلس سوم برخی نیروهای چپ را درون خود داشت، ما هم کج‌دار و مریز همان کارها و ارتباطات را با دوستان داشتیم. اما من سال‌های ۷۱ تا اواسط ۷۲ را کامل برای تکمیل تحصیلاتم گذاشتم و بعد هم حدود یک سال و نیم با بورس تحصیلی به خارج رفتم.

در این مدت، با انجمن‌های اسلامی خارج از کشور ارتباط داشتم. البته بدون آنکه عضو آنجا باشم، در برنامه‌ها و بحث‌هایشان فعال بودم. اما اوایل ۷۴ که برگشتم، از مهرماه ۷۴ حلقه «آیین» شکل گرفت و ارتباطم با این دوستان بود. آن زمان، تقریباً همه نیروهای چپ خارج از حکومت بودند و غیر از بحث سیاسی، کاری نداشتند. یک ارتباط حلقه‌ای هم با این دوستان داشتیم. دوستانی که از زمان دانشجویی و در انجمن‌های اسلامی با هم بودیم. ما یک جلسات ادواری هم هرازچندگاه با آنها داشتیم. در واقع، ارتباط من با همان دوستان بود که از قبل ارتباط داشتم. من یک نکته را بگویم. من از سازمان مجاهدین انقلاب، فقط آقای مصطفی تاج‌زاده را از قبل می‌شناختم که آن هم، به خاطر ارتباط ایشان با آقای خاتمی در وزارت ارشاد بود. من تا زمان انتخابات ۷۶ اصلاً آقای بهزاد نبوی را ندیده بودم. بنابراین من در فعالیت گروه‌های سیاسی آن زمان نبودم و ارتباط با این دو حلقه بود: یکی با دوستان که از زمان دانشجویی با آنها بودیم و یکی هم حلقه آیین.

**■آن دوستان که می‌گویید، همان بچه‌های «سلام» بودند؟**

همه آنها نه. اما آقای عبدی بود، آقای میردامادی، آقای نعیمی‌پور و آقای وفاتابش از «سلام» بودند به اضافه آقایان شمس وهابی و شکوری‌راد از سایر دوستان.

**■داستان انتخابات سال ۷۶ زیاد گفته شده و ارتباط چندانی هم با محور مصاحبه ما ندارد. اما آنچه مهم است، این بود که ستادهای انتخاباتی آقای خاتمی در نهایت به جبهه مشارکت تبدیل شد. خواستم بدانم که این ایده از کجا آمد؟ ضمن آنکه من فکر می‌کنم قبلاً از آقای نعیمی‌پور شنیده بودم که از قبل از انتخابات، بحث تشکیل یک حزب مطرح بوده. یعنی اگر آن ستادها هم تشکیل نمی‌شد، احتمال داشت که باز یک حزب تشکیل شود. این ایده از کجا آمد؟ شما از کی در جریان بودید و چطور به موسسان پیوستید؟**

جای اصلی که آقای خاتمی آمد و برای حضور در انتخابات تصمیم گرفت، حلقه «آیین» بود. از همان جا این تحلیل پیدا شد. یعنی کسی در آن زمان تردید نداشت که برنده انتخابات آقای خاتمی نخواهد بود. بنابراین، باید هدف برای حضور در انتخابات تعیین می‌کردیم. در جلسات حلقه آیین مطرح شد که ما قرار است فعالیت فرهنگی کنیم و مجله «آیین» را دربیاوریم و طی ۸ تا ۱۰ سال افکار خودمان را منتشر کنیم تا دو سه میلیون نفر افراد همفکر خود را پیدا کنیم. حالا یک فرصت مناسب پیدا شده به نام انتخابات. ۶-۵ ماه هم فرصت داریم که حرف‌هایمان را بزنیم. یعنی کار هفت، هشت یا ده‌ساله را در ۶-۵ ماه انجام دهیم و ایده‌هایمان را تبیین کنیم. بنابراین، هدف پیدا کردن یک پشتوانه فکری - فرهنگی چند میلیون نفری بود. قرار هم بود فعالیت‌ها عمدتاً فرهنگی باشد. قرار نبود به شکل یک حزب سیاسی باشد. بنابراین، حرفی که دوستان می‌زنند، درست است. یعنی اگر نتیجه انتخابات ۷۶ آن نمی‌شد، ما چند میلیون نفر همفکر در کشور پیدا می‌کردیم...

**■نه. حرفی که آقای نعیمی‌پور در یک سخنرانی در دانشگاه تهران گفت، این بود که حتی اگر آقای خاتمی کاندیدا هم نمی‌شد، مسئله تشکیل حزب وجود داشت...**

اگر جای دیگر این بحث مطرح بوده، من نمی‌دانم. اما آنچه در حلقه آیین مطرح بود، این بود که ما اگر نمی‌خواهیم وارد انتخابات شویم، کار فرهنگی‌مان را بکنیم و از طریق مجله آیین، گستره فکری جریان خودمان را جمع‌آوری کنیم و سازمان دهیم.

**■خب این بحث که ستادها را تبدیل به حزب کنیم، از کجا شروع شد؟**

وقتی که انتخابات شکل گرفت؛ تقریباً از نوروز ۷۶ احساس ما این بود که فضا دارد دگرگون می‌شود و دیگر در اواخر فروردین برایمان مسلم بود که نتیجه انتخابات، آنچه ما در ابتدا فکر می‌کردیم، نخواهد بود و به احتمال قریب به یقین آقای خاتمی پیروز خواهد شد. البته ما فکر می‌کردیم انتخابات به دور دوم می‌کشد. از همان زمان این مطلب مطرح شد که ما که هدفمان یک سازماندهی فکری- فرهنگی بود، حالا چه کنیم؟ پاسخی که داده شد، این بود که نباید افرادی را که در اوج فشارها، ستادهای انتخاباتی را راه انداخته‌اند و سرمایه‌گذاری و فداکاری کرده‌اند، رها کرد. بلکه این ستادها را باید پایگاه یک حرکت سیاسی کرد که مطابق با شعار آقای خاتمی یعنی «جامعه مدنی» هم بود. به عبارتی، مسئله تشکیل حزب مطرح شد. دو تا گروه همزمان شروع کردند که این حرکت را پیش ببرند: یک گروه، گروهی که در ستاد مرکزی انتخابات بودند. اینها نشستند و بیشتر کار بوروکراتیک را انجام دادند؛ یعنی نشستند، آیین‌نامه نوشتند و در کمیسیون ماده ۱۰ احزاب ثبت کردند.

**■به اسم ستادهای آقای خاتمی؟**

نه. فکر می‌کنم اسمی شبیه «جبهه مدافعان دوم خرداد» داشت.

**■الان اصلاً چنین تشکیلاتی وجود ندارد.**

همین. قضیه همین است. غیر از دسته اول، گروه دیگری هم بودند که شاید افراد چندان نام‌آوری هم در ستاد نبودند، اما فعالیت می‌کردند. اینها نشستند و مقداری بحث‌های عمیق‌تری را مطرح کردند و ارتباط گسترده‌تری را با ستادها برقرار کردند. طبعاً قدرت جذب اینها بیشتر بود. قبل از آنکه جبهه مشارکت شکل بگیرد، این دو گروه تقریباً در هم ادغام شدند. یعنی دوستان دو طرف تصمیم گرفتند با هم جمع شوند و جبهه مشارکت را شکل دهند. یعنی دوستانی که هیات موسس را شکل دادند، اغلب همان کسانی بودند که آن گروه اول را ثبت کرده بودند. کرکره آن گروه پایین کشیده شد و همه آمدند و داخل جبهه مشارکت فعالیت کردند که البته بعضی دوستان رفتند و سازمان یا حزب دیگری را تاسیس کردند اما اکثریت دوستان در حزب مشارکت ماندند.

**■نظر آقای خاتمی درباره این حرکت چه بود؟**

آقای خاتمی بعد از اینکه رئیس‌جمهور شد و مسئولیت‌ها را برعهده گرفت، عملاً خیلی فرصت نداشت که بنشیند و مثل قبل همکاری و همفکری و همراهی کند. قبل از آن، آقای خاتمی خیلی مصر بود. حتی در فاصله بین دوم خرداد تا تشکیل دولت، یکی از دغدغه‌های آقای خاتمی همیشه این بود که ما باید حزب، تشکیلات و سازماندهی داشته باشیم. بعد از آن، گرفتاری‌ها عملاً آقای خاتمی را از پرداختن به این مسئله بازداشت.

**■چرا آقای خاتمی عضو هیات موسس نبود؟**

خب، آقای خاتمی شخصاً عضو مجمع روحانیون مبارز بود.

**■نه. اصلاً دعوتی از ایشان شد که نامشان را بگذارند؟**

یادم نیست. فکر نمی‌کنم از ایشان دعوتی شده باشد. البته یک بحثی بود که آقای خاتمی همان زمان بیاید و خودش یک جبهه فراگیر حزبی را تشکیل دهد. منتها آقای خاتمی نپذیرفت. البته آن زمان یک نفر پیشنهاد کرد که بد است رئیس‌جمهور، فرد حزبی باشد و شما از مجمع روحانیون هم استعفا دهید! که بعد آقای خاتمی طی مشورت‌هایی که گرفت، گفت نه. به هر حال، آقای خاتمی عضو مجمع روحانیون مبارز بود. حالا فارغ از اینکه چقدر فعالیت داشتند؛ ولی عضو این تشکل بود. ضمن آنکه، مشی آقای خاتمی از همان زمان این بود که دولت فراجناحی باشد و نمی‌خواست خودش وارد این مسئله شود. البته برخی اعضای مجمع روحانیون مبارز هم جزء موسسان ما بودند و هم عضو شورای مرکزی اولیه. اما خیلی زود، مجمع روحانیون تصمیم گرفت که اعضایش حق ندارند در شورای مرکزی تشکل‌های دیگر عضو باشند.

**■چه کسانی بودند؟**

آقای موسوی لاری بود. آقای منتجب‌نیا و آقای ذاکری که در دو سال اول عضو دفتر سیاسی ما بود ولی بعد رفت به مجمع روحانیون.

**■حالا سئوالی پیش می‌آید. آن نگاهی که باعث شد ستادهای انتخاباتی جمع شوند و یک حزب را شکل بدهند، مبنایش این بود که یک «جبهه» تشکیل شود و نه یک حزب. کمااینکه اسم مجموعه هم گذاشته شد: «جبهه مشارکت ایران اسلامی» و قرار بود همه نیروهای دوم خرداد را دربر بگیرد. حالا کسی که قبلاً عضو مجمع روحانیون یا سازمان مجاهدین انقلاب بوده، شاید نخواهد به این جبهه جدید بیاید. ولی ظاهراً قرار بود آن جبهه طوری عمل کند که حتی آنها را دربر بگیرد. به نظر شما چرا این اتفاق نیفتاد و جبهه مشارکت به تدریج به سمت حزب شدن رفت و نتوانست همه را جمع کند و حتی از موسسان اولیه هم عده‌ای از حزب رفتند؟**

اصلاً قرار نبود چنین شود.

**■پس چرا همه ستادها را جمع کردید؟**

الان می‌گویم. دوستانی که عضو ستادها بودند، عضو هیچ کدام از تشکیلاتی که شما می‌گویید، نبودند. سازمان مجاهدین انقلاب، کارگزاران، مجمع روحانیون و خانه کارگر همه از قبل بودند. اکثر دوستانی که در ستادها کار می‌کردند، ارتباط تشکیلاتی با این گروه‌ها نداشتند. این دوستانی هم که در آن گروه‌ها بودند، قرار نبود گروه‌هایشان را منحل کنند. حالا یا مشی اینها این بود که گسترش پیدا نکنند (مثل سازمان مجاهدین انقلاب) یا صنفی بودند (مثل خانه کارگر و مجمع روحانیون). خب، این جمع کثیری که در ستادها بودند، جایی نداشتند که بروند. لازم بود یک حزب تاسیس شود؛ یک «حزب».

**■اما اسمش «جبهه» شد...**

همین. ما آن زمان گفتیم حزب وقتی حزب است که به لحاظ بینش اقتصادی، سیاسی و فرهنگی انسجام قابل قبولی داشته باشد. ما به لحاظ سیاسی و تا حدودی فرهنگی انسجام داشتیم. ولی در دیدگاه‌های اقتصادی از چپی که تنه به تنه مارکسیسم می‌زد، داشتیم تا طرفدار اقتصاد بازار آزاد که تنه به تنه کاپیتالیسم می‌زد. اما دیدگاه سیاسی‌مان مشترک بود. ما آن زمان فکر کردیم حالا که داریم حزب را تشکیل می‌دهیم، از میانه راه وارد شویم. چرا که وقتی قرار است حزب تشکیل شود، باید انجمن‌ها، اتحادیه‌ها و سندیکاهای وابسته به آن وجود داشته باشد تا بگوید که ما حزب طبقه کارگر یا سرمایه‌دار یا بازار هستیم. ما که نمی‌خواستیم این کار را انجام دهیم. ما عموماً روشنفکرانی بودیم که نیاز به تشکیلات سیاسی به نام حزب را درک می‌کردیم. ما در میانه راه که وارد شدیم، گفتیم اگر بخواهیم نام تشکیلات را «حزب» بگذاریم، حزب دیسیپلین خاص خودش را دارد و عملاً ما امکان جمع کردن همه نیروها را نداریم. به همین خاطر تصمیم گرفتیم جبهه‌ای عمل کنیم. یعنی نه اینکه تشکل‌های مختلف سیاسی را درون خودمان به رسمیت بشناسیم، بلکه دیدگاه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را درون خودمان به رسمیت بشناسیم و جبهه‌ای را پایه‌گذاری کنیم که قرار است به سمت حزب شدن حرکت کند. بنابراین، تاسیس جبهه مشارکت براساس حداقل‌ها بود. اما قرار نبود در این حداقل‌ها بمانیم بلکه قرار بود از این حداقل شروع کنیم و به حداکثر هماهنگی برسیم. من اگر بخواهم عملکرد جبهه مشارکت را ترسیم کنم، باید بگویم که ما در حزب سه مرحله داشته‌ایم: مرحله تاسیس که انسجام درون ما حداقلی بود کمااینکه شما اشاره کردید که برخی از نیروهای ما رفتند و سازمان جدیدی را پایه‌گذاری کردند و یا اصلاً رفتند منزوی شدند و دیگر فعالیت سیاسی نمی‌کنند. مرحله تاسیس حزب، سه تا چهار سال طول کشید. پس از آن ما به مرحله «تثبیت و سازمان‌یابی» رسیدیم. یعنی توانستیم نه تنها دیدگاه سیاسی‌مان را منسجم کنیم، بلکه به لحاظ مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هم دیدگاه‌های‌مان منسجم شود. ما این مرحله را هم پشت سر گذاشته‌ایم و فهمیده‌ایم سازمانی که باید داشته باشیم، چیست. بنابراین، از این به بعد مرحله سوم ما در دوران جدید شروع می‌شود؛ یعنی «پیاده کردن سازمانی که باید داشته باشیم و گسترش تشکیلات». طبیعی بود در مجموعه جریان‌های دوم خرداد، دیدگاه‌های مختلفی وجود داشت که از مجموعه گروه‌ها، «جبهه دوم خرداد» تشکیل شد.

**■یعنی قرار نبود جبهه مشارکت همان جبهه دوم خرداد باشد؟**

به هیچ وجه.

**■چه شد که اصلاً شما دبیر کل شدید؟**

والله از کسانی که مرا انتخاب کردند، بپرسید. مثل آبشار نیاگارا که از طرف پرسیدند: «چطور از آن بالا افتادی پایین؟» گفت: «از آن کسی که مرا هل داد، بپرس!» شما هم از آنها باید بپرسید. به هر حال، در روزهای اول تشکیل حزب، ما دبیرکل که نداشتیم، دبیر اول حزب داشتیم. سه نفر عضو هیات رئیسه حزب بودیم. من بودم، به همراه آقایان مرتضی حاجی و محسن امین‌زاده. من که نسبت به آنها بیکارتر بودم، گفتند تو بیا و دبیر اول حزب باش. فکر می‌کنم در یک سال اول حزب که دبیرکل نداشتیم؛ یعنی از ۷۷ تا ۷۸ که اولین کنگره حزب برگزار شد، دوستان شناخت نسبی از بنده پیدا کردند که شاید همان در رای دادن به من بی‌تاثیر نبود.

**■نسبت شما با آقای خاتمی در آن انتخاب مؤثر بود؟**

من نه فقط خودم، بلکه توفیق حزب مشارکت در نیمه اول دوران فعالیت خودش را مدیون این می‌دانم که مردم فکر می‌کردند حزب مشارکت نزدیک‌ترین جریان فکری به آقای خاتمی است. من حتی پیروزی حزب مشارکت در انتخابات مجلس ششم را هم مدیون همین مسئله می‌دانم. این، قطعاً در اقبال دوستان درون حزب به من هم بی‌تاثیر نبوده.

**■خب. شما اشاره کردید که عده‌ای از حزب رفتند چون دیدگاه‌هایشان با آن روند انسجام نمی‌خوانده. اما یک عده هم رفتند که فکر می‌کنم دیدگاه‌هایشان با مجموعه حزب همخوانی داشته اما حزب هم به دنبال آنها نرفته. شاید بد نباشد من اسم ببرم: خانم ابتکار، آقای امین‌زاده، آقای حاجی و افراد دیگری که احتمالاً من حضور ذهن ندارم.**

من روی مصادیق صحبت می‌کنم. درباره افرادی که رفتند دو علت اصلی را می‌توان ذکر کرد. یک عده با مواضع ما ممکن بود فاصله داشته باشند. بعضی‌ها بودند که وقتی ما شعار زنان را می‌دادیم، نمی‌پسندیدند. البته من باید از همه این افراد تقدیر کنم. چون هیچ کدام «علیه حزب» نشدند. یک جمع قلیلی علیه حزب شدند که وقتی ما اسم آنها را در لیست انتخاباتی مثلاً مجلس نگذاشتیم، از حزب جدا شدند. خب، تکلیف آنها جداست. اما غیر از اینها، خیلی افراد متشخص، موقر و چهره‌های برجسته‌ای بودند که مواضع ما را در برخی مسائل نمی‌پسندیدند. مثلاً در حوزه مسائل اقتصادی با ما مشکل پیدا کردند یا حتی در حوزه سیاسی، وقتی ما انتقادهایی را به برخی ارکان حکومت مطرح می‌کردیم، نمی‌پسندیدند. ممکن بود دیدگاه‌هایی که از نظر مسائل دینی وجود دارد، تفاوت نظرهایی وجود داشت. این افراد از زاویه «بینشی» مقداری از ما فاصله گرفتند. اکثریت قریب به اتفاق این افراد، وارد هیچ تشکیلات سیاسی نشدند. اما دسته دومی هم بودند که من قبول دارم، ضعف و کم‌کاری ما بود که اینها از ما جدا شدند. شاید ما آن توجهی را که لازم بود به توانایی‌های آنها داشته باشیم، نداشتیم. حالا یا به علت کم‌تجربگی‌ها یا مشکلات دیگر، اینها احساس کردند که درون حزب به آنها بی‌توجهی می‌شود و رفتند. اینها یا رفتند جای دیگر مشغول شدند و یا نوع فعالیت خود را عوض کردند. مثلاً به جای فعالیت سیاسی، رفتند و فعالیت مطبوعاتی کردند یا در دانشگاه‌ها فعال شدند. اما افرادی که شما نام بردید، هیچ کدام مصادیق این دو دسته نیستند. آقای امین‌زاده عضو موسس حزب و عضو شورای مرکزی حزب بود که وقتی به وزارت خارجه رفت، منع قانونی پیدا کرد.

**■اما بعد از دولت هم به حزب برنگشت...**

حالا آن را از خودش بپرسید که چرا برنگشت. او می‌گوید من فعالیت سیاسی در قالب هیچ تشکیلاتی نمی‌خواهم بکنم. بارها هم به او گفته‌ایم، اما می‌گوید که من می‌خواهم کارهای شخصی و خصوصی خودم را سازماندهی کنم. عیبی هم ندارد.

**■خانم ابتکار چطور؟**

به ایشان هم بارها گفته‌ایم. خانم ابتکار مایل نیست فعالیت سیاسی رسمی درون تشکیلات بکند. ولی خانم ابتکار هیچ جای دیگری هم نرفته که این فعالیت‌ها را بکند. وزرایی که بودند، جزء هیات موسس حزب بودند. اما در دوره دوم نیامدند. هم دوره دوم وزارت خودشان بود و هم در تغییرات دو سال بعد حزب که انجام شد. یکسری از این وزرا، افرادی بودند که دیدگاه فراجناحی پیدا کردند. مثلاً آقای عارف معاون اول بود و اعتقاد داشت که دیگر نباید عضو حزب می‌شد. در حالی که وقتی آقای عارف وزیر پست و تلگراف بود و عضو حزب هم بود، یکی از منظم‌ترین افراد بود. دومین مسئله‌ای که پیدا شد، این بود که ما با دولتی‌ها از زمانی که حزب در مجلس وارد شد و قدرت پیدا کرد، مقداری دچار مشکل شدیم. به هر حال، ما در مجلس دیدگاه‌هایی داشتیم که لزوماً با دیدگاه‌های دولتی‌ها یکسان نبود. یک سری فاصله‌ها آنجا ایجاد شد. علت سوم هم آن بود که برخی دوستان به مواضع ما انتقاد داشتند. مثلاً در مورد آقای حاجی ما سر موضوعی که وزارت آموزش و پرورش بود، تفاوت دیدگاه داریم. این موجب شد که مقداری فاصله بین ما ایجاد شود. خب، ما درون حزب می‌نشستیم، تصمیم می‌گرفتیم، بحث می‌کردیم و روند دموکراتیک خودمان را داشتیم، آنها مصلحت‌های خاص خود را داشتند که با هم منطبق نمی‌شد و تطابق پیدا نمی‌کرد و منجر به برخی دلخوری‌ها و مسائل مختلف می‌شد. بنابراین، عده‌ای از دوستان به علت تفاوت دیدگاه‌ها در مسائل اجرایی از حزب فاصله گرفتند. ضمن آنکه باید بگویم برخی دوستان (به ویژه آنهایی که در دولت بودند)، اعتقاد داشتند که ما تندروی می‌کنیم. در جریان انتخابات مجلس هفتم همین اتفاق افتاد، دیگر. دولت که خیلی از آنها مشارکتی هم بودند، یک موضع داشتند و ما درون حزب، موضع دیگری داشتیم. اینها تعبیر به تندروی می‌شد. اما مجموعه روندی که ما در حزب داشته‌ایم، روندی بوده که خیلی خوب نیروها را حفظ کرده‌ایم. نیروهای جوان خیلی خوب به حزب اضافه شده‌اند؛ ولی نقاط ضعفمان را هم نمی‌توانیم منکر شویم.

**■آن اوایل که حزب تشکیل شده بود و حالت جبهه‌ای اولیه را داشت، آقای حجاریان یک تعبیری را به کار برد تحت عنوان «بین‌العباسین» که حزب از آقای «عباس دوزدوزانی» تا «عباس عبدی» را در بر می‌گیرد.**

حالا که هر دو عباس رفتند. اما فارغ از این مسائل، من نه آقای عبدی و نه آقای دوزدوزانی را دو سر طیف نمی‌دانم. بلکه هر دو، چهره‌های معتدل و واقع‌نگری هستند. منتها این یک استعاره و مثال برای تعریف بود.

**■غیر از مثال، بحث من این بود که خود شما هم زمانی در یک مصاحبه گفتید که حزب مشارکت می‌خواهد پیوندی باشد بین خط امامی‌ها و ملی- مذهبی‌ها. در انتخابات ریاست‌جمهوری نهم هم دیدیم که حتی از ملی - مذهبی‌ها فراتر رفتید و برخی جریانات به ستاد دکتر معین آمدند که سکولار بودند و یا به عنوان روشنفکر عمومی شناخته می‌شوند. مشارکت با همه اینها کار کرده و تعامل داشته. خواستم بدانم این رویکرد کلاً بر انسجام حزب اثری منفی نداشته یا اصلاً چطور جبهه مشارکت توانسته این وضعیت را داشته باشد؟**

این روندی که ما داشته‌ایم، یکسویه نبوده. ما وقتی مثلاً با نهضت آزادی رفته‌ایم و صحبت کرده‌ایم، ممکن است برخی نخبگان حزب (و نه بدنه) مشکل‌دار شوند. اما به همان میزان، استقبال از حزب در بخش دیگری شروع شد. خیلی نیروها حتی مسلمان واقعی علاقه‌مند حزب شدند. یا حتی در بخش اقتصادی که دیدگاه‌هایمان را روشن کردیم، عده‌ای که توقع داشتند ما مواضع سوسیالیستی داشته باشیم، دچار مشکل شدند. حال آنکه ما به مکانیسم‌های بازار باور داریم و باید به آن احترام بگذاریم. در مسائل سیاسی هم این اتفاق افتاد اما خیلی زیاد نبود. یعنی ما قبل از اینکه وارد این مرحله شویم که تعبیری که من کردم یعنی یک دستمان در دست نیروهای خارج از حاکمیت و دست دیگرمان در دست نیروهای درون حاکم